

حتماً شنیده‌اید که می‌گویند فلان شاعر قوی است و آن یکی ضعیف است. این شماره می‌خواهم دربارهٔ قدرت یک شاعر صحبت کنم. راستی قدرت یک شاعر به چه چیزی بستگی دارد؟ شاعر یک هنرمند است و خلاقیت در کار او بسیار مهم است. او ذهن و زبانش را به کار می‌گیرد تا کلمه‌ها را خوب بشناسد و آن‌ها را در جای درست خود به کار ببرد.

قدرت یک شاعر به کشف‌ها و پیدا کردن مضامین تازه و دور از تکرار است. قدرت یک شاعر به زبان شاعرانهٔ او بستگی دارد.

اگر توجه کنید راه رفتن هر انسانی با دیگران فرق می‌کند. شما گاهی صورت آدم‌ها را نمی‌بینید ولی از طرز راه رفتن می‌توانید آن‌ها را بشناسید. شاعر اگر به زبان خاص خودش برسد، هر جا شعرش را بخوانید، فوراً می‌شناسید؛ چون ویژگی زبانی مشخصی دارد. حتی اگر اسم او در پایان شعر نباشد؛ بنابراین شعر، مثل راه رفتن شاعر روی کاغذ است. شعر آینهٔ احساس شاعر است. شعر نقاشی شاعر با کلمات است. امیدوارم روزی شاهد درخشش شما در آسمان شعر و ادب کشورمان باشیم.

لحظه‌های شاعرانه

غلامرضا بکتاش



بهار

قصهٔ جوانه بود و آفتاب
آن جوانه‌ای که قد کشید و برگ داد
ایستاد
در مقابل تمام روزهای سخت
رشد کرد و شد درخت
آن جوانه‌ای که با نگاه آفتاب قد کشید
تا به آسمان رسید
یک درخت استوار شد
بهار شد

مریم هاشم‌پور

دم در

دم در
یکی ایستاده است
شبه درختی
که در زیر باران
تکان می‌خورد شانه‌هایش
و لب‌های او می‌شود باز و بسته
صدایی به گوشم می‌آید
و می‌گوید آرام
« به جان جوادت... »
دم در
دلی شعله‌ور

عباسعلی سپاهی

شعرانقلاب

می‌خواستم شعری بگویم
شعری برای انقلابم
دیدم که او دریاست و من
یک قطرهٔ ناچیز آبم

دیدم که باید ابر باشم
از صبح تا شب هی ببارم
تا شاید اشک مادران را
در بیتی از شعرم ببارم

دیدم که باید رعد باشم
غرنده و پرشور و غوغا
آن وقت در شعرم بگویم
تکبیرها، فریادها را

دیدم که باید دشت باشم
دشتی پر از لاله، شقایق
تا از شهادت‌ها بگویم
از قلب‌های گرم و عاشق

دیدم که باید من نباشم
از من جدا گردم شوم ما
آن وقت شاید شعر من هم
رودی شود جاری به دریا

شکوه قاسم‌نیا

یخ شکست خورد

بود سرزمین ما
سرزمین منجمد
سرزمین یخ‌زده
ناگهان بلند شد
از تمام آب‌ها بخار
قطره‌ها روان شدند
مثل اول بهار
یخ شکست خورد
آفتاب
دست برد
آفتاب
انقلاب را شروع کرده بود
توی قطب ما طلوع کرده بود

غلامرضا بکتاش